

خلاصه

فلسفه اقتصاد

(امهات اقتصادی)



گروه پژوهش سوده همدانی

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## خلاصه امهات اقتصادی

سخنرانی حجت الاسلام صدوق (سرپرست حسینیه اندیشه قم)

به کوشش: گروه پژوهش سوده همدانی  
بررسی، محتوایی، طاهره نعمتی

می‌خواهیم در این مطلب، بین وضع موجود از نظام سرمایه‌داری با وضع مطلوب از اسلام که مورد نظر ما هست قیاس کنیم.

برای انسان دو نوع نیاز متصور هست و به تعبیر دیگر سه نوع نیاز: نیاز به مافوق خودش، نیاز به هم‌سطح‌های خودش، نیاز به مادون خودش. به تعبیر دیگر «رابطه‌ی انسان با طبیعت، رابطه‌ی انسان با انسان، رابطه‌ی انسان با خالق.» حال اگر رابطه‌ی انسان با طبیعت محور نیازهایش بشود، جامعه به سمتی حرکت می‌کند که متفاوت است با جامعه‌ای که محور نیازها ارتباط انسان با خالقش باشد. انسان به تمام اینها نیاز دارد اما موضوع، اصلی و فرعی کردن آنها است، کدامشان محور است و کدامشان تابع است.

حال باید توجه داشت که اولاً: **مخلوق نیاز به حرکت دارد.** اگر نیاز وجود نداشته باشد دنیا ساخته نمی‌شود، نه دنیای مادی، نه دنیای الهی. پس مخلوق نیاز به حرکت دارد.

دوم: **عامل حرکت در هر مخلوقی نیازش است.** نیاز عامل محرکه است و گستره‌ای هم دارد که دسته‌بندی اولیه‌اش را ما اینطوری قرار دادیم.

در طبقه‌بندی نیازهای مازلو هر سه آنها آمده است اما نیاز انسان با طبیعت محور شده است.

یعنی مخلوق فقر دارد. سنگ باشد، گیاه باشد، انسان باشد. نیاز و فقرش عامل حرکتش است که از وضعیت الف به وضعیت ب تغییر وضعیت بدهد، تغییر موضع بدهد، حرکت کند، تغییر کند. اما مهم این است که این نیاز عامل حرص من باشد یا نه عامل آرامش من باشد؟ یعنی من نیاز را محدود بینم یا نامحدود بینم؟ از آن طرف امکانات را محدود بینم یا امکانات را نامحدود بینم؟

سوم این که: انسان به دلیل خُلق حرصش، نیازهایش نامحدود است و به دلیل محدود بودن امکانات، تأمین اینها اتفاق نمی‌افتد؛ نیاز نامحدود، امکانات محدود. لذا اختصاص امکانات محدود به نیازهای نامحدود لازم است.

مادیون با این استدلال می‌گویند: پس همیشه بین نیاز و تأمین نیاز فاصله است. این یک استدلال عقلانی است ولی مادی است. ولی اسلام می‌گوید انسان باید نیازهایش را در دنیا محدود ببیند، نه نامحدود. چون دنیا محل گذر است. اما "امکانات نامحدود است". چرا؟ چون برای خالق ابا ندارد که بخواهد اضافه‌اش کند (مبنای جامعه‌شناسی مادی و الهی روشن می‌شود) حالا اگر کسی اولی را بپذیرد، نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه‌اش اضطراب می‌شود. در دومی نتیجه‌اش آرامش می‌شود.

بر اساس جامعه‌شناسی مادی (نیاز نامحدود و امکانات محدود) «فاصله» بین نیاز و تأمین نیاز، قهری است و هیچ وقت نیازها به صورت برابر تأمین نمی‌شود. در جامعه‌شناسی الهی دقیقاً برعکس است می‌گوید همیشه بیشتر از نیاز، سریز به شما می‌رسد چون نیاز را در دار دنیا محدود تعریف می‌کند.

رابطه برای مصرف و تولید (نیاز و تامین) وجود دارد: مصرف مساوی تولید، مصرف بیشتر از تولید، مصرف کمتر از تولید.

اگر قرار باشد که جامعه به اندازه نیازش مصرف کند، طبق فلسفه مادی ممتنع است چون می گفت نیاز حد ندارد و امکانات حد دارد. عملاً ممتنع است.

اگر بیشتر از تولید مصرف کند، همیشه بدهکار می شود.

تنها چیزی که می ماند این است که باید بیشتر از مصرف تولید کند. اما چون در اصل، نیازهای جامعه را نامحدود تعریف کرده بودند، باید با زور این کار را کرد.

در اسلام هم تولید بیشتر از مصرف باید باشد ولی با اختیار است، نه با زور.

حالا چه معادله ای برای آن ارائه دهیم تا این محقق شود؟

در اولی می گوید الگوی طبقاتی برای درآمد و الگوی طبقاتی برای مصرف باید درست کرد.

یعنی مرتب دنیا را جلوی انسان به زرق و برق می اندازد و حرص برای مصرف ایجاد می کند اما در عمل نباید مصرف اتفاق بیافتد چون باید عامل تحریک باشد تا تولید کند.

لذا با الگوی طبقاتی درآمد جامعه را کنترل می کند چون هر کسی هر طور بخواهد نمی تواند مصرف کند بلکه به میزان مشارکت در تولید، درآمد کسب می کند.

البته باید سود سرمایه را کنار گذاشت و مابقی اش را تقسیم کرد!

اما در نگاه اسلامی اینطور است که وقتی امیرالمومنین علیه السلام از کنار شتر یا پیرمرد از کار افتاده ای رد می شوند، می فرمایند چرا او را که از کار افتاده، رها کرده اید؟ قوت شتر را بدهید یا حقوق پیرمرد را از بیت المال بدهید.

یعنی اینطور نیست که اگر در تولید مؤثر نبود از گردانه خارج شود.

پس فضای اول، الگوی درآمد طبقاتی و الگوی مصرف طبقاتی بود. فضای دوم مکانیزم عرضه و تقاضا است.

مکانیزم عرضه و تقاضا در حالت طبیعی یعنی هر مقداری که تقاضا باشد عرضه هم اتفاق بیفتد. مثلاً من نیاز به نوشیدن دارم و به صورت طبیعی یک لیوان آب نیاز من را برطرف میکند. اما در نظام مادی عرضه و تقاضا را از حالت طبیعی خارج می کنند. چگونه؟ با **تنوع**.

وقتی تنوع اتفاق بیفتد، تقاضایی ایجاد می شود که واقعا نیازش نیست. لذا با این کار، به مبنای مادی که نیازها را نامحدود میدانست، دامن می زند چون محیط تنوع درست کرده و لذا نیازها نامحدود تلقی می شود.

بنابراین با محیط تنوع، عرضه و تقاضا را از حالت طبیعی به حالت مؤثر تغییر وضعیت می‌دهد.

سوالی از استاد پرسیده می‌شود و ایشان در جواب می‌گویند: از سه رابطه انسان با خدا و طبیعت و انسان، هیچکدام را نمیتوان نادیده گرفت ولی باید دید که کدامیک محور باشد.

در ادامه می‌گویند: برای محاسبه جامعه غربی، ابتدا باید تولید و مصرف آن کشور را محاسبه کرد، سطح بعدی اینکه چه مقدار از مجموعه این کشور با بیرون خودش شرایط بلعیدن از حقوق سایر کشورها ایجاد کرده است. مثلا در آمریکا حداقل حقوق یک کارگر، از کمترین حقوقی که در بقیه کشورها هست به مراتب بیشتر است ولی بحث ما این نیست، بلکه می‌خواهیم علت این امر را بیان کنیم.

پس تقاضای طبیعی و تقاضای کاذب، نیاز واقعی و نیاز کاذب وجود دارد. حال اگر این را ضربدر تولید و مصرف کنیم، دو حالت پیدا می‌شود:

نیاز طبیعی و تقاضا طبیعی باشد و قرار باشد تولید بیشتر از مصرف باشد،

نیاز و تقاضا غیرطبیعی باشد و قرار باشد تولید بیشتر از مصرف باشد.

در حالت غیرطبیعی نیاز به مصرف بالاست و بیشتر از تولید است ولی مصرف، کمتر از تولید است.

تولید کننده تنوع، کنترل کننده عرضه و تقاضا

صاحب تولید تنوع، کسی است که می‌تواند نسبت بین تحریک و تحرک را کنترل کند. تنوعی تولید می‌کند که نباید به ارضا برسد چون نسبت کار خراب می‌شود.

برای حل پارادوکس باید عده‌ای همواره محروم باشند.

نتیجه این عرضه و تقاضا در سطح خرد نسبت بین صادرات و واردات کالا است.

تولید موفق در مقیاس جامعه = صادرات و واردات

صادرات بیشتر = احتمال پس انداز

واردات بیشتر = مصرف سرمایه نه بهره از تولید

در هر دو نظام اسلامی و مادی باید تولید بیشتر از مصرف باشد.

عامل محرک جامعه به تولید بیشتر هم مبنای جامعه شناسی و هم مبنای اقتصادی دارد.

در اقتصاد با «الگوی طبقاتی درآمد» تولید از مصرف پیشی می‌گیرد. تحریک اتفاق می‌افتد که محرک برای ایجاد انگیزه در تولید است، اما تحرکی بیش از نیاز.

در الگوی طبقاتی چه در آمد چه مصرف اجازه مطالبه بالاتر از طبقه موجود را نمی دهد، ولی با نگاه به آن تحریک می شود، «اگر تحریک شده حق مصرف ندارد.»

تنوع باعث ایجاد حرص و الگوی طبقاتی باعث ایجاد حسد در جامعه می شود.

قوی شدن کفه صادرات در نسبت صادرات و واردات = تقویت پول ملی

و به معنای قدرتمند شدن ارز است چون اضافه دارد و وزن را بیشتر میکند

## نسبت بین صادرات و واردات

در سطح خرد = صادرات و واردات کالا و تولید و مصرف کالا

در سطح کلان = عرضه و تقاضای ثروت

در سطح خرد در کشور مدیریت شد با تاثیر گذاری بر عرضه و تقاضای طبیعی

در سطح کلان عرضه و تقاضای قدرت های ملی اقتصادی است. موازنه ایران در برابر با کشورهای دیگر.

در این جا هم که بحث ارز است باید معادله بدیم این معادله از چه چیزی پیروی میکند؟ اگر در طول چند سال نسبت بین صادرات و واردات همیشه مثبت باشد، به معنای این است که توانسته نسبت بین تحریک و تحرک و نیاز و تامین را مرتب اضافه کند و به همین نسبت قدرت ارزی پیدا می کند و مثبت بودن تراز ارزی می تواند ارز یک کشور را به سمت مرجعیت نیل دهد، چرا؟ چون ریسک کمتری دارد.

اگر آن نسبت، مثبت و منفی شود ریسک را بالا میبرد.

نسبت بین مقدار پایداری تاریخی تراز مثبت = مرجعیت ارزی

لذا به آن کشور اجازه داده می شود "بدون تولید کالا تولید پول کند" چون تقاضا روی ارز است چون مرجع است و پشتوانه دارد و پشتوانه همان تقاضا است.

لذا عرضه و تقاضای ثروت است که از عرضه و تقاضای کالا بالاتر و سودش بیشتر است.

این تراز هم نسبت به خود آن کشور و هم نسبت به سایر کشورهاست.

پس رشد مثبت صعودی پایداری را نشان می دهد نه صرفا رشد مثبت.

در فضایی که بین نیاز جامعه و تامین آن فاصله وجود داشته باشد و پایداری و رشد داشته باشد،

اجازه دارد که بدون تولید کالا پول تولید کند و سرمایه سایر کشورها را به نفع خودش ضبط کند. یعنی اگر کشوری بخواهد با دلار با آنها معامله کند، راحت تر معامله می کنند تا با لیر.

در این حالت است که سود آوری روی پول است نه روی تولید کالا\* و سودی که از عرضه و تقاضای ثروت می برد بیشتر از سودی است که از عرضه و تقاضای کالا\* می برد.

در سطح بالاتر که سطح توسعه است، عرضه و تقاضا «بین انسان و طبیعت» است.

پول واحد ارزش گذاری تعلق انسان به طبیعت است، پس ارز آمریکا که مرجع است یعنی تعلق جامعه آمریکا به طبیعت، بیشتر از تعلق جامعه آلمان به طبیعت است.

لذا قدرت ارزی یعنی نیاز باشد ولی تامین نشود، حرص مرتب باشد ولی تامین اتفاق نیفتد. یعنی مقدار دارایی یک کشور در این معادله، بیانگر مقدار حرص آن کشور به دنیا است. از لحاظ حرص و اخلاق و محرومیت هم همینطور است. لذا می بینید که آمریکایی ها آرامش و رضایت ندارند.

هر چند که خودشان برای همه امور شاخص می دهند، مثلاً شاخص سلامت، شاخص تغذیه، شاخص رفاه و مسکن و طبق فلسفه شان این شاخص ها را بیان می کنند.

حال شما طبق عقلانیت خودتان و طبق معادله به بنده اثبات کنید که جامعه آمریکا دارای آرامش بیشتری است.

در قدم اول از کسی سؤال کن که بتواند به این نظم و ریاضیاتش اشکال کند.

در قدم دوم تناقضاتی که به نظرتان وجود دارد را بیان کنید.

فعلاً به ایران کار نداریم. فعلاً وضع موجود و مطلوب را گفتیم.

خداوند متعال به کسی که بهره مندی اعطا کند؛ آن شخص به فکر این است؛ این امانت را کجا صرف کند، چون محیط، محیط گذر است.

منظور این است که وقتی محل ماندن؛ ندانیم؛ لذا امانت می دانیم و به خودمان اجازه نمی دهیم که رحل اقامت بیفکنیم .

انسانها ها متفاوت هستند؛ اصلاً نمی خواهیم بگوییم که همه یکسان باشند، اسلام هم این را نمی گوید ولی آنها توانسته اند تعلق یک جامعه به طبیعت را به ساختار بکشانشان و قیمت گذاری برای آن درست کنند، توانسته اند آن را به واحد کمی برسانند.

**حالا اگر قرار باشد طبیعت و سرمایه بر انسان حاکم باشد؛ ابزاری چیست؟ شرکت و بانک و برنامه توسعه**

**سطح اول:** الگوی طبقاتی درآمد و مصرف و محرومیت است.

**سطح دوم:** مکانیزم عرضه و تقاضای سطح خرد و کلان و توسعه است.

## سطح سوم: می خواهد ساختار پیدا کند با بحث شرکت

وقتی خداوند حضرت موسی را مأمور کرد تا با فرعون مقابله کند؛ در آن زمان حضرت، که پشمینه پوش بودند؛ وقتی درباری ها می خواستند برای حضرت موسی در را باز کنند؛ اصلاً اهمیتی برای ایشان قائل نبودند. وقتی حضرت موسی عصا را انداختند و تبدیل به اژدها شد و کاخ فرعون را لرزاند!! □ گفتند زلزله از کجاست؟! هر بار که عصا را می انداختند؛ فرعون می گفت: ایمان آورده‌ام و بعد پشیمان می شد؛ می گفت: نه سحر بوده است.

با وجود این همه معجزات؛ مردم تکان نخوردند؛ زیرا فرعون توانسته بود در زندگی اجتماعی مردم تمدن خودش را به خُوردشان بدهد؛ به خاطر همین است حضرت موسی مرتب معجزه آورد ولی مردم مرتب اختلاف یا شبهه داشتند؛ و می گفتند برویم یا نرویم.

**در سطح سوم:** گفتیم با "شرکت به عنوان سلول اولیه می خواهد ساختار درست کند."

این سلول «تغذیه» و «رشد و تکثیر» دارد و با دو قاعده و قانون شرکت را ایجاد می کنند:

۱- تفکیک مالکیت از عین یا #تعلق مالکیت به سهام\*

۲- تفکیک مالکیت از مدیریت یا #تعلق مدیریت به ۵۱ درصد\*

شرکت در نظام غربی یک عقد لازم است.

ولی در اسلام یک عقد جایز است.

لازم یعنی قابلیت انحلال ندارد؛ قبل از آنکه کسی بخواهد وارد شرکت شود اختیار دارد؛ اما وقتی وارد شد؛ دیگر اختیار ندارد؛ در صورت بیرون رفتن یکی از شرکا؛ همه ملزم به ادامه شراکت هستند؛ در این صورت شرکت منحل نمی شود.

اما در اسلام هر کس بخواهد برود؛ شرکت منحل و ضربه پذیر می شود؛ ولی:

شرکت در غرب با این دو قانون ضربه پذیر نیستند؛ در قانون اول مالک سهام می شوید نه مالک عین شرکت.

تفاوتش آن می شود که اگر خواستید از شرکت خارج شوید؛ باید سهم تان را به بقیه شرکاء یا در بورس بفروشید.

در قانون دوم: مثلاً ۵ نفر با هم شریک شدیم؛ پولمان را روی هم گذاشتیم؛ آیا هر کسی، هر طور که خواست می تواند؛ تصرف کند؟



شرکت غربی می گوید؛ نه! این مدیریت به مالکیت ۵۱ درصد سهام تعلق پیدا می کند؛ حال ۴۹ درصد؛ می خواهند راضی باشند یا نباشند!!

در اسلام، رضایت تمام سهامداران شرط است. یعنی رضایت هر کسی در تصرف دیگران لازم است و اگر این رضایت فرد برداشته شود؛ تصرف همه محل اشکال می شود؛ حتی به قدر یک دقیقه.

### در شرکت غربی :

قدرت انحلال شرکت، دست اشخاص نیست و سرمایه شرایط پایداری و تجمیع پیدا می کند.

نتیجه‌ی آن حاکم شدن سرمایه بر انسان است.

### در شرکت اسلامی

حتی دونفر به سختی، اراده شان با هم جمع می شود بنابراین وقتی برای اشخاص شرایط تجمیع سرمایه ایجاد نشود، شرایط پایداری هم نیست.

✓ سرمایه در بخش خصوصی اسلامی، شدیداً متزلزل است.

✓ اقتصاد اسلامی، غیرمتمرکز است.

کارهای بزرگ که نیاز به سرمایه زیاد دارد باید به دست «دولت و نظام ولایت» باشد که هم تمرکز دارد و هم پایدار است. مانند:

✓ هواپیمایی و کشتیرانی

✓ امور صیانتی که کار سیاست اسلام را پیش میبرد

✓ امور نظامی و دفاعی

✓ انفال

در اسلام مسئله مالی نباید شرایطی ایجاد کند که سرمایه بر انسان حاکم شود.

انسان دارای سه بُعد روحی، تحلیل عقلانیت و رفتار جسمی است.

اگر قرار باشد بُعد رفتار جسمی، توسعه پیدا کند از دواجهای چندگانه به معنای توسعه پیدا کردن نیست! آیا اسلام این را می خواهد؟ نه

بلکه تمرکز و توسعه مورد نظر اخوت و محبت است؛ یعنی ارواح به خوبی با هم ترکیب شوند.

وقتی بخواهیم اخلاقها مجتمع شوند یعنی اموال مجتمع شوند؟ نه

یعنی به هرمیزان که ارواح باهم متحد شوند، وقتی شخص دست در جیب برادر مومنش ببرد؛ برادرش ناراحت نمی شود؛ آیا این قاعده نیاز به شرکت دارد؟ خیر

اگر طوری شود که وقتی در اموال برادران تصرف می کنید، ناراحت نمی شود، مشکلی نیست و می توانید شرکت تشکیل دهید.

جنبه مالی آن در هیچ صورت اسلام اجازه نمی دهد که آن بر انسان حاکم شود؛ اگر نمی شود؛ توضیح دهید؛ چطور بر انسان حاکم نمی شود؟! □

اگر بگوییم بدون شرکت و تجمیع سرمایه، کار اقتصادی نمی شود انجام داد، بنده قبول ندارم.

مثلا در یک جمعیت ۲۰ میلیونی در راهپیمایی عظیم، حتماً گردش مالی بین این بیست میلیون نفر اتفاق افتاده است؟

پس در اسلام پایداری سرمایه نداریم و امکان تحقق هم دارد چون جوامع عظیمی با روابط دیگری ساخته شده است که توانسته اند با جوامع دیگر برابری کنند.

در نظام اسلامی نیاز به پایداری داریم اما این پایداری نباید در شرکت به معنای غربی که بیان کردیم، بین من و شما اتفاق بیفتد، بلکه پایداری در کارهای صیانتی که سیاست اسلام را پیش برد لازم است. لذا سه بخش داریم: دولتی، خصوصی، وقف.

انفال به دست دولت و نظام ولایت است، کارهای خیلی خرد به دست بخش خصوصی است،

کارهای میانه هم به دست بخش وقف است؛ جایی که شارع اجازه داده که تجمیع ثروت محقق شود و مدیریت هم متمرکز باشد و شخصی هم نیست.

اگر بگوییم نمی شود شهر را با خیریه و اوقاف مدیریت کرد، درست نیست، چون غیر از وقف قسمت های دیگری هم وجود دارد:

۱- انفال که دست دولت است و قسمت محوری است

۲- قسمت فرعی که صدقات و خیریه ها و اوقاف هستند

۳- کارگاههای شخصی هم قسمت تبعی هستند

پس رفتارهای شخصی اقتصادی حتما وجود دارد و شرکت اسلامی عملاً محقق می شود.

ولی شرکتی که به اسلام نسبت بدهیم و و محور اقتصاد هم باشد نداریم چون در اسلام شرکتهای خصوصی محور اقتصاد نیستند. تعاونی‌ها هم برمیگردد به خیریه‌ها و اوقاف و تعاونیهایی که مثل شرکت غربی هستند قطعاً ضعیف می‌شوند و آنهایی که به وقف معنا می‌شوند یعنی مدیریت و مالکیت در آن قدرت تجمیع دارد و مالک مدیر نیست و مدیر هم مالک نیست لذا شکل شرکت غربی نیست.

ولی تجمیع سرمایه اتفاق می‌افتد و مدیریتش هم متمرکز است

چون وقتی چند نفر برای اباعبدالله(ع) و امام رضا(ع) وقف می‌کنند برای این است که تجمیع بشود و مدیریت هم با تولیت است.

لذا قالب شرکت به هم ریخت و شرایط برای تحقق شرکت غربی در نظام اسلامی (مطلوب) مهیا نیست.

و شرکت در تعریف اسلامی در شرایطی محقق میشود که قدرت روحی تان باهم بالا باشد. به هر میزان که جامعه از لحاظ روحی با هم توسعه یافته باشند، از لحاظ مالی هم توسعه یافته اند.

البته این در جامعه الان ما امکان ندارد و در جامعه ای هم که امکان دارد تبع است.

بنابراین اسلام نمی‌خواهد اقتصادش بر فرهنگ و سیاست حاکم شود

بلکه می‌خواهد اقتصادش ابزار داشته باشد و ابزار گذر باشد.

وقتی بخواهیم اقتصاد را کوچک کنیم، با قواعد فقهی انجام میدهم.

در هیچ کدام از فعالیتهای اقتصادی از جمله مضاربه و امانت، شرکت، مساقات و ... طبق قواعد فقهی شارع اجازه نداده است که سرمایه بر انسان حاکم شود. یعنی در سود و زیان هم شریک هستند.

اقتصاد، در اسلام خیلی بزرگ است اما حاکم نباید باشد.

یعنی اقتصاد نسبت به فرهنگ و سیاست کوچک می‌شود ولی اقتصاد اسلام نسبت به اقتصاد دنیا بزرگترین اقتصاد است؛ چرا؟

چون برای فعالیت در آن روح‌ها آزاد هستند، انگیزه‌ها، انگیزه الهی است

لذا پایداری برای نظام اقتصادی اسلام لازم داریم اما پایداری در شرکت اتفاق نمی‌افتد. مجموعه اقتصاد شامل دولتی، وقف، خصوصی یا شخصی است. باید سهم تاثیر اینها را عوض کنیم و پایداری را در جایی می‌خواهیم که محور است.

منظور از بخش دولتی، نیروهای

جهادی هستند که جبهه ها را رقم زدند.

سهام تاثیر بخش دولتی ۴ است

سهام تاثیر بخش وقف ۲ است

سهام تأثیر بخش خصوصی ۱ است.

خصوصی سازی که مقام معظم رهبری می فرمایند به معنای مردمی سازی است که به صورت کارگاههای کوچک به دست مردم باشد.

وقتی می گویند اقتصاد مردمی، باید بفهمیم یعنی چه؟ تعریف درستی هم نشده است لذا خصوصی سازی که رهبری گفته اند را علم اقتصاد به فضای شرکتها تأویل می کند. اینها ابتلائات و امتحانات امروز ماست.

حال شرکت رشد پیدا می کند و تکثیر می شود که سلول نظام سرمایه داری است.

هسته اولیه در ادامه تبدیل به اندام می شود تا بتوانیم تمرکز سرمایه حول موضوعات کلان ایجاد کنیم. بانک این وظیفه را برعهده دارد.

بانکهای صادرات، صنعت و معدن، تجارت، کشاورزی، رفاه حکم اندامهای مختلف را دارند، یکی کارش این است که عملکرد دست را داشته باشد، یکی عملکرد کلیه، دیگری عملکرد پا، یکی عملکرد چشم و... اینها قرار است طی روابطی در کنار هم قرار گیرند.

کجا این ها را در کنار هم قرار می دهد؟ در بانک، موضوع بانک چیست؟ گردش سرمایه؛ وقتی یک جا تمرکز پیدا کرد حالا شروع می کند و میخواهد آن را بگرداند به میزانی که آن را به گردش در بیاورد می تواند با آن کار کند؛ به میزانی که اجازه بدهد به یک شرکت که چقدر توانمندی اش را توانسته است بروز بدهد و بانک چقدر می تواند به آن تسهیلات بدهد و آن شرکت روی آن موضوع تقویت بشود و در قدم بعد این اندامها نیاز دارند که خون به معنای پول به نسبت صحیح بین اندام ها جریان پیدا کند.

این کار بانک مرکزی است.

الان مقصد ما ایران نیست، در دنیا بانک مرکزی نسبت بین اجزاء مختلف اقتصادی جامعه را می سنجد و می گوید مثلا الان انقدر پول به اینجا جابه جا بشود، تسهیلات داده بشود قرار است تقویت شود. انقدر در اینجا نباشد کم کنید، در این قسمت تسهیلات ۴ درصد بدهیم، در آنجا ۶ درصد و در فلان جا ۲۸ درصد بدهیم. با اختلاف درصدها با حجم پرداخت ها و دریافت ها پول را هدایت می کند.

ما اقتصاد دنیا را توصیف کردیم و گفتیم که همه چیز شد پول و اقتصاد. بعد می گوید حالا من نیاز دارم که کالاها و خدمات و تکنولوژی یک سطح ارتقا پیدا کند.

برای راه اندازی مرحله بعدی تکنولوژی، سفارش تولید علم آن را به مراکز تحقیقاتی می دهد.

برای اینکه این اقتصاد را به پذیرش مردم برساند و مشارکت مردم را در این سیستم بیاورد، از رسانه و تفریحات و ... استفاده می کند.

لذا هدایت افکار عمومی را به دست می گیرد. می گوید که ما اهل حقوق بشر هستیم:

✓ با شعار دموکراسی

✓ آزادی ادیان

✓ تساوی جنسیتی

✓ انتخابات آزاد

اینها سیاست شان است.

غافل از اینکه مبنای چه بود؟! شرکت و صاحبان شرکت بودند.

حال اگر قرار باشد که نسبتی (نسبت بین اقتصاد و فرهنگ و سیاست) هم پیدا کند؛ یعنی چه مقدار پول به فرهنگ تزریق شود؟ چه مقدار به سیاست؟ و چه مقدار به اقتصاد!!؟

و کجا این نسبت تغییر می کند؛ در مغز؛ که مدل اداره یا به تعبیر دیگر الگوی توسعه است.

این مکانیزم در یک کشور است.

حال در سازمان ملل و مجمع تجارت جهانی و سازمانهای جهانی هم همین مکانیزم هست با دستورالعملهای خاص خودش.

چگونگی این سیستم در مقیاس جهانی:

تکنولوژی قبلی اش را به قیمت گزافی می فروشد.

بعد تکنولوژی جدید را وارد می کند.

باعث ایجاد یک نظام طبقاتی مصرف و نظام طبقاتی درآمد و نظام طبقاتی تکنولوژی در دنیا می‌شود؛ لذا قیمت کارگر در دنیا یکسان نیست. در این مکانیزم، حجم و قیمت سرمایه هم طبقاتی می‌شود و همه را به صورت تصاعدی به سمت خودش جلب می‌کند؛ چرا؟

چون همانطور که در یک کشور قدرت‌های انسانی به سمت صاحبان سرمایه رفت، آن وقت صاحبان سرمایه‌های جهانی جرأت پیدا می‌کنند که منابع سایر کشورها را به سمت خودش سوق دهند. لذا کشورهای ضعیف برای رسیدن به توسعه‌یافتگی باید جذب سرمایه خارجی کند. جذب تکنولوژی برتر از خارج کند.

ورود بانک‌ها به کشورش تا اشتغال را در کشورش به گردش بیندازد.

چگونه؟!؟

مثلاً اگر آمریکا در چین تولیدی را انجام دهد؛ نمی‌گوید که تولید مال شما باشد می‌گوید من دستمزد شما را می‌دهم اما کالا مال خودم است هر قیمتی که خواستم می‌دهم

لذا کالای آمریکایی تولید شده در چین با نرخ کارگر ارزان بیاورد در آمریکا.

حال با این وضعیت انگیزه تولید در آمریکا زیاد می‌شود یا تولید در چین

حال نرخ سودشان چگونه است؟

چرخه تولید را در نظر بگیرید (سرمایه‌گذاری در کارخانه؛ خرید قطعات و مواد اولیه؛ سرکار گذاشتن نیروی کار و بعد تولید و توزیع مصرف و رسیدن پول به کارخانه)؛ اگر بگوییم این گردش ۱۰ درصد سود لازم دارد، یعنی وقتی یک دلار بدست آوردیم، ۱۰ درصد سود بگیریم

سرعت گردش هم لازم دارد؛ یعنی چه؟!؟

یعنی این گردش؛ اگر یک ماه طول بکشد سودش سالانه ۱۲۰ درصد می‌شود؛ اگر هر سه روز یکبار باشد؛ سالانه ۱۲۰۰ درصد می‌شود؛ اگر اینجا سود را پایین هم بیاورند، نسبت به آنجا که سرعت گردش پایین است برابری می‌کند.

پس نمی‌توانیم به یک عامل تکیه کنیم و بگوییم چون سود ما کم است، لذا عدالت نیست باید مجموعه شرایط را در نظر بگیرید که صاحبان سرمایه چگونه توانسته‌اند بر منابع دنیا چنگ بزنند؟ به وسیله سرمایه خودش، تکنولوژی خودش.

اینجا معادله عدالت چطور می شود؟ می گوئیم اگر که متولی اقتصاد دنیا هستید! باید پاسخگو باشید که فقر دنیا را از بین ببرید.

ولی می بینیم که سال به سال فقر دنیا دارد زیاد می شود!! □

این ساختار اقتصادی، ابزار مدیریت آنهاست. حال اگر این ابزار را معقول بدانیم، این اجازه می دهد که همیشه تحت ظلم بمانیم.

عرض کردیم که فرعون این طور نبود که به پای همه زنجیر زده باشد، ولی طوری روابط را تنظیم کرده بود که اگر مردم گوش نمی کردند، احساس میکردند می میرند، نان شب ندارند.

حال چه کسانی برای نجات بشر تلاش می کنند؟

انبیاء که باطل السحر آنها را می آوردند و مردم را از دست آنها نجات می دادند.

مردم هم که ایمان آوردند، دیدند که با روگردانی از فرعونیان و پیروی از انبیا زنده ماندند.

بشر مختار است و می خواهد نیازش را تامین کند. خالق جهان، انسان را امتحان میکند تا ببیند انسان نیاز و تأمینش را وابسته به خالق می بیند یا نه؟!

این سنت خداست. اگر کسانی خودشان را شکننده نشان دهند، مؤاخذه می شوند، چه حضرت آدم علیه السلام باشد، چه ما باشیم که در امورات زندگی ابلیس ما را می خواهد دور بزند.

سنت خدا این است که درگیری بین کفر و ایمان را در موضوعات مختلف بگرداند و بعد قدرت خودش را غالب کند و همه مؤمن شوند.

ما فعلاً وارد جزئیات نشدیم و بحث هایی مثل ربا و اشتغال و ... زیرمجموعه سه قسمتی هستند که عرض کردیم.

پس فرق بین نظام مادی و مطلوب الهی در این است که آنها اقتصاد را محور قرار دادند و ما سیاست و تعلق به خالق را.

نتیجه تعلق به خالق، توسعه اختیار و توسعه آزادی انسان می شود.

لذا دارایی، نفوذ اختیار است و قرار است که این اختیارات را هماهنگ کنیم تا توسعه محبت و اختیار و توسعه حساسیت های روحی اتفاق بیفتد. لذا هدف نظام مطلوب، توسعه اخلاق است.

سلول نظام مطلوب، **خانواده** است که در آن توسعه اخلاق اتفاق می افتد.

در نظام مادی شرکت سلول اولیه است که انسان را ابزار توسعه سرمایه قرار می دهد و زن و مرد در آن، هر کدام به میزان مشارکتشان در تولید حق بهره‌مندی دارند. زن باید جداگانه در اشتغال حاضر باشد، مرد هم جدا.

فرزند هم به محض اینکه به سن ۱۵ یا ۱۸ سالگی رسید، باید در اشتغال حاضر شود.

در خانواده خلق تولید می کنیم، لذا نیاز داریم که اصطکاک اشتیاق ایجاد شود. تا رشد اخلاق اتفاق بیافتد.

میزان نیاز انسان به انسان برای چیست؟ برای اینکه خلقتش به خلق دیگری گره بخورد و اصطکاک پیدا کند تا اهل تحمل و ایثار شود چون که می خواهید ایثار را توسعه دهید. در خانواده اختیارات یک مرد با یک زن ترکیب می شود، جنسش هم متفاوت است، یکی مظهر عقلانیت است، یکی مظهر عاطفه. اینها با هم ترکیب می شوند تا توسعه اخلاق اتفاق بیافتد.

بعد در کجا تبدیل به اندام می شود؟ در جماعات و جمعه مه مظهر تجمیع در سطح بالاتر هستند که می خواهیم اندام را ایجاد کنیم. موضوعش اقتصادی نیست، توسعه اخلاق و سیاست است، توسعه خب و بغض هاست.

معنی سیاست چیست؟ حب و بغض‌های اجتماعی، تمایلات اجتماعی.

قلب جایی است که محبت در آن پمپاژ میشود که نظام ولایت و ولایت فقیه به عنوان قلب است. مغز جایگاه تحلیل است، جایگاه سنجش است که حوزه‌ها علمیه و دستگاه فقهات حکم مغز را دارند. در نظام الهی محبت و حساسیتهای اجتماعی حاکم بر موارد دیگر شد ولی در نظام مادی اقتصاد و شرکتها حاکم بر سیاست و فرهنگ شد.

در نظام مادی، شرکتها در خدمت توسعه تمایلات دنیا قرار میگیرند. ولی در نظام الهی خانواده در خدمت نظام ولایت قرار میگیرد و فرد جدای از خانواده رسمیتی ندارد.

بر اساس محوریت سیاست، وارد توسعه علم میشویم که حوزه های علمیه و دانشگاه ها محور آن هستند. دستگاه ولایت سفارش میدهد که ما مرحله بعدی تکامل را لازم داریم. آنها باید به عنوان دستگاه تحقیقاتی، نیازهای جدید تولید کنند. مثلاً پدیده اربعین و اعتکاف که قبلاً کمرنگ بود، الآن به صورت قوی در جریان است.

حال برای این نیازها باید سازوکار درست کنند تا در گردش باشند. بعد نیاز است که از آنها استحصال محصول داشته باشیم که متأسفانه الآن هیچ کدام از آنها را نداریم.

در صورتی که نیاز است عبادت انسان متنوع تر و پیچیده تر شود تا توسعه بهجت اتفاق بیفتد. پس نیاز به ارتقا و تکامل دارد. مثلاً نیاز است که بدانیم عزاداریها چگونه میتوانند در خدمت تولید تمدن قرار بگیرند.

موضوع توسعه در نظام اسلامی، توسعه اخلاق و اختیار است.



جامعه ای که در آن توسعه اختیار صورت گرفته، فعالیت اقتصادی هم می کند.

جامعه ای که برای آن اخلاق تولید شده است انگار گندم برای آن تولید شده است.

کارهای عظیم به دست بخش دولتی و نظام ولایت است که انفال و... بر عهده اش است.

اینها را با نیروهای جان بر کف جلو می بریم؛ هر که بیشتر ایثار کند، قدرت حضور در فرماندهی جنگ را دارد و الگوی مصرف انقلابی برای مدیران کمتر از الگوی مصرف برای یک کارگر است لذا کمتر طالب می شوند که مسئولیت قبول کنند.

توسعه اشتغال به عهده بخش وقف است.

در واقع اگر قرار باشد که هفته ای یک روز یا هر روز مثلا مهمان حرم امام رضا(ع) باشیم و خوراک و پوشاک و مسکن ما را تأمین کنند، حاضر هستیم به حداقل اکتفا کنیم و نیروی کارمان را در اختیار حرم ایشان قرار دهیم.

وقتی در کار انگیزه ی دینی باشد نیاز به ناظر نداریم لذا وجدان کاری در آن به شدت حضور دارد.

اینجا آنجایی است که می گوئیم تولید بیشتر با مصرف کمتر چگونه امکان دارد؟ آنجایی که همه محبین اهل بیت علیهم السلام بدانند که کارکردشان در طول سال قرار است اجتماع عظیم اربعین را از ۱۰ میلیون به ۲۰ میلیون و بعد به ۵۰ میلیون برساند. بعد این در تولید حرم ها و امامزاده ها جریان پیدا میکند. همه اینها توسعه اخلاق را نتیجه می دهد.

اینجاست که نظام ولایت دارد با نظام اقتصادی ما هماهنگ می شود.

در بخش شخصی، سرمایه های شخصی را هزینه میکنند تا در تحقیقات و در تکنولوژی یک قدم رفاه را بالا ببرند که در نظام مطلوب بخش خصوصی کوچک است.

اعظم هزینه های دولت و نظام ولایت، هزینه درگیری با کفر است و هزینه های عمومی مردم را تأمین میکند و از اصل اسلام صیانت می کند.

این اجمالی از فضای مطلوب بود:

دولتی، وقف، شخصی و خصوصی.

الان در سطح خانواده دچار اشکال هستیم چون خانمها را به عنوان نیروی کار و اشتغال میخواستیم حاضر کنیم طبق مدرنیته و تحصیلات هم متناسب با اشتغال داریم تعریف می کنیم تا سهمی در تولید داشته باشند. لذا خانواده اصلا کارکرد اصلی خودش را ندارد.

درباره مسائل مذهبی که الآن توسعه یافته تر شده‌اند باید گفت که مثلاً ۲۰ سال پیش، اعتکافها و اربعین‌ها اینطوری نبود، ولی الآن مسائل مذهبی ما اجتماعی شده است. یا مثلاً

حجم ورود زائر به جمکران این مقدار نبود.

لذا اقبال به مسائل دینی و مذهبی و تعلق به آنها به صورت تصاعدی دارد زیاد میشود و در انقلاب این اتفاق افتاد ولی ما قدرت کانالیزه

کردن و تئوریزه کردن آن را نداریم و نمی‌دانیم

پتانسیل آن را کجا خرج کنیم مثلاً در شیراز املاکی متعلق به موقوفات است و چون نمیدانستند چه کار کنند، به مردم سپردند و در آن خانه ساختند و سالیانه اجاره کمی به تولیت می‌دهند. اصلاً نمیتوانند بگویند که گردش عملیات مالی آن و بازگشت آن به مردم چگونه باشد که دوباره توسعه یاب باشد.

سوالی مطرح شد که وقتی می‌گوییم امکانات نامحدود و نیازها محدود است، حرف غرب که می‌گوید امکانات محدود است هم درست است؟

چون مثلاً منابع طبیعی تمام شدنی است! در جواب باید گفت که به صورت معقول باید مصرف شود و اسراف نکنیم ولی خدا نگفته است که من در روزی شما مانده‌ام!

سوال دیگری با این مضمون مطرح شد که بحث ربا در کدامیک از تقسیماتی که گفتید اتفاق می‌افتد؟

در جواب باید گفت که ربا، مبنایی تر از مطالبی که گفتیم نیست و بحث ما اجمالی بود.

البته در بحث عرضه و تقاضای ثروت بحث ربا مطرح است.

پس در نظام اقتصادی اسلام نیروها و افراد جمع می‌شوند که در بخش دولتی و وقف قرار می‌گیرند ولی این اجتماع نیروها در شرکت جا پیدا نمی‌کند.

در بخش وقف مثلاً اگر حرم امام رضا(ع) هزار نفر دکترای بیوشیمی برای یک کار بزرگ تحقیقاتی بخواهد هیچ ایرادی ندارد چون جایگاه عتبات مقدسه هست که اشتغال مردم را به عهده داشته باشد.

پس اجتماع نیروها در بخش دولتی و وقف است و بخش شخصی هم کاملاً محترم است ولی در اسلام کوچک است که این امر هیچ ضرری را به حرکت اجتماعی نمی‌زند.

در اسلام حتی اگر توافقی هم شده باشد و در مقطعی حتی اگر یک نفر ناراضی باشد، آن توافق از بین می‌رود. مثلاً شما اجازه دادید که در خانه پدری تان که به ارث رسیده، خواهران زندگی کنند، اما اگر یکی از خواهران یا برادران شما بگویم راضی نیستم، خواهر شما نمی‌تواند در آن خانه زندگی کند.

سرمایه ذیل اختیارات است.

اما به هر میزان که توانستید توسعه اخلاق داشته باشید، با هم شرکت تشکیل دهید. در این صورت محور جمع شدن پولهای شما کنار هم، اخلاق است و سرمایه هیچ گاه بر انسان حاکم نمی‌شود.

لذا هیچ وقت "اختیارات" مقید به سرمایه نمی‌شود. وقتی این را پذیرفتید، به هر میزان که توانستید می‌توانید سرمایه را رشد دهید.

اصلاً یک عده هستند که وقف عام نمی‌کنند، وقف اولادشان می‌کنند که ممکن است دائم افزایی داشته باشد و این توسعه توسط فرزندان ادامه پیدا کند. هیچ ایرادی ندارد. ب به هر میزان که توانستید اختیارات را کنار هم جمع کنید، شرکت تشکیل دهید.

ولی الآن همه شرکت‌های موجود غربی است. و اصلاً شرکت اسلامی قابلیت ثبت ندارد و به آن تسهیلات بانکی نمی‌دهند

در سطح خرد وقتی بنده با شما شریک می‌شوم این شراکت در صورت رضایت من ادامه دارد و اگر من ناراضی باشم، تصرف‌ها متوقف می‌شود تا رضایت من را جلب کنند. یعنی در موضوع حرکت شرکت خلل ایجاد می‌شود.

اما در شرکت غربی در صورت ناراضی، سهامتان را در بورس می‌فروشید، نه اینکه حرکت شرکت مختل شود\* بانک مدل غربی، بانکی است برای توسعه سرمایه ولی بانک مدل اسلامی بانکی است برای توسعه اطلاعات، چون میخواهید اختیارات را ترکیب کنید تا اخلاق الهی توسعه پیدا کند.

لذا به دلیل اینکه در این مدل اقتصاد را خرد و کوچک کردید به نسبت فرهنگ و سیاست، دیگر نیازی به این حجم تعداد بانک نمی‌باشد و بحث گردش مالی ضعیف می‌شود

چون موضوع اصلی برای گردش، گردش اطلاعات جهت توسعه اختیارات است؛ که مثلاً این انسان اگر کنار یک همسان قرار بگیرد، رشد بهتری پیدا میکند.

در حال حاضر تغییر قوانین و کم و زیاد کردن‌های امورات مختلف، در مدل موجود است و «مدل» عوض نشده است.

البته منظور از بخش خصوصی در مدل غربی، صاحبان شرکتهای عظیم است که عمری مثلا چهارصد ساله دارند، نه شرکتهای خرد.

لذا در مدل اسلامی، برای توسعه اختیار لازم است که کما و کیفیت افراد تحت ولایت زیاد شوند. مثلا رشد زن به این است که تعداد فرزندان یا شاگردانش زیاد شود و اگر وجود نداشته باشد، کار روی زمین بماند.

پس توسعه اختیار به این معناست که اختیارات تحت ولایت انسان که قرار است رشد کنند زیاد شود؛ ولایت و تولی، یعنی چقدر او تولی می کند تا ولی ولایت کند، چقدر ولی در ولایتش صبر می کند تا او را هدایت کند.

حال برای این امر قدرت هماهنگی لازم است. یعنی بین خودش و او بتواند هماهنگی ایجاد کند که نیاز به توسعه علم دارد. منظور از بانک اطلاعات اسلامی این است.

که در دوران ظهور داریم که زنان برای تربیت فرزندان از قرآن استنباط می کنند و باید قدرت جمع بندی بین روایات مختلف را داشته باشد تا برای فرزندش که ایمان خاص دارد و چموش است یا غضبش زیاد است و ... نسخه خاص بدهد.

وقتی مادران به قدرت فقاقت دست می یابند، به تناسب رده های بالاتر مثلا علما و فقها هم توسعه یافته تر می شوند.

پس در جامعه اسلامی بانکی که نقش محوری را ایفا می کند، بانک توسعه اطلاعات است و تسهیلات علمی ارائه می دهد و بانک پولی ضعیف است.

موضوع تمام گردش های اجتماعی هم توسعه اطلاعات است.

خدمات بانکهای موجود به این صورت است که برای اعطای تسهیلات، ابتدا باید طرحتان را به بانک ارائه دهید که مثلا می خواهید خدمات چه شرکتی را انجام دهید. بعد بانک قرارداد شما را با فلان اداره بررسی می کند و استعلام میگیرد که شما حتما در مزایده آن شرکت برنده شده باشید و بعد به شما وام می دهد.

برای تحقق بانک اطلاعات، ساختار سازی لازم است که با راهکار کوتاه مدت و میان مدت و بلند مدت، فضایی برای آن ایجاد می شود.

در راهکار کوتاه مدت نگفتیم که بانک اصلا نباشد، بلکه با بیان وضع موجود و مطلوب و راهکارها، عرض کردیم که فاصله بین موجود و مطلوب چگونه حل خواهد شد.

لذا الآن مشخص است که ضرورت نهادسازی در راهکار کوتاه مدت به دلیل خروج از ساختارهای موجود است و این مباحث به طور مفصل در کتاب «تئوری تولید و اطلاع و قدرت در سبک زندگی غربی و سبک زندگی اسلامی» بیان شده است.

سؤال: چطوری نهادسازی کنیم تا دوباره دچار دنیاطلبی و ریاست و ... نشویم؟ چون نهاد سازندگی دیگر کارآیی اولیه را ندارد یا سپاه دیگر سپاه چهل سال قبل نیست؟

پاسخ: اگر نهادسازی بدون تصویر از وضعیت مطلوب و بدون اهداف میان مدت و بلندمدت شکل بگیرد، درباره در مدل موجود منحل خواهد شد و فایده ندارد.

مثلاً هدف سپاه، پاسداری از انقلاب اسلامی است که به طور کامل محقق نشده است چون لوازمات این هدف را نیاوریم و سپاه بیشتر بر نظامی گری ایستاده است.

سؤال: چطور باید معادله ای ساخت که مسئولین الگوی درآمد انقلابی و کمترین مصرف را داشته باشند؟

پاسخ: در کتاب سبک زندگی بیان کردیم که مثلاً تمرکز در شهرها بر اساس ایمان باید شکل بگیرد و ...

سؤال: فاصله تا مطلوب را چه مقدار می بینید؟

پاسخ: تا ظهور.

هرچند که در قرآن نصرت خدا قریب و نزدیک بیان شده ولی تا الآن هزار سال طول کشیده و ممکن است هزار سال دیگر هم طول بکشد.

همچنین کسانی که انجام وظیفه شان تاریخی باشد، حتماً حضورشان در رجعت حتمی است. چرا؟ چون می خواهند نتیجه کار تاریخی شان را ببینند. آنها کسانی نیستند که برای امروز جامعه شان یا ده سال یا بیست سال آینده کار کنند؛ اصحاب سید الشهداء علیه السلام این را می دیدند لذا از اصحاب رجعت هستند.

سؤال: درباره قرآن از استاد می شود، ایشان در جواب می گویند:

خدای متعال به پیامبر (ص) می فرماید: اینها به تو میگویند چرا معجزه مثل پیامبران گذشته نمی آوری؟ به آنها بگو پیامبران گذشته که این معجزات را آوردند، با آنها چه معامله ای کردید که حال از من انتظار دارید؟

مکرر خدای متعال می فرماید که این درخواست بیجایی است. جنس معجزات در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در حال تبدیل است.

معجزه قرآن هم فقط لفظ نیست، بلکه بر هم زننده روابط اجتماعی آن زمان است. قرآن روابط مادی را می شکند.

سؤال: آیا درجات ایمان و علم بالا یا دیدن حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه نشانه ولایت آن فرد برماست؟

پاسخ: مقامات بالا و عرفان بالا، نشانگر نیابت عامه حضرت ولی عصر (عج) نیست.

باید یک شاخص قرار دهیم و دنیا را با آن اندازه گیری کنیم. البته خداوند بعضی اوقات استثناهایی هم دارد.

اما این درست نیست که یک مقام را برای کسی درست کنیم و امام خمینی رحمه الله و آیت الله خامنه‌ای مدظله العالی را ذیل آنها تعریف کنیم.

کسانی که ادعای دیدن حضرت عجل الله تعالی فرجه را می‌کنند، حجت نمی‌شود.

ائمه علیهم السلام هم فرمودند که در دوران غیبت کبری، کسی که ادعای نیابت حضوری میکند را باید منکر شد.

البته در بعضی از این اخبار میشود تشکیک کرد ولی بعضی دیگر را نمی‌شود، مثل قضیه شیخ مفید و سید بحر العلوم.

اما باید یک سیر درست کنیم و بگوییم کجا چه اتفاقی افتاده است، فاصله هایش چقدر

است و برای چه بوده است تا بتوانیم تحلیل کنیم.

لذا صرفاً دیدن حضرت عجل الله تعالی فرجه حجت نمی‌شود.

ارتباطی که به معنای دیدن نیست، به معنای اجتهاد است، به معنای توسل و ارتزاق علمی است.

یعنی فقیه احتمالاتی که در نسبت بین روایات به ذهنش می‌آید را می‌سنجد، یک احتمال را برجسته می‌کند و آن را به گفتمان می‌گذارد.

این احتمال را به وسیله الهام به ذهن شما می‌آورد؛ ولی شما به هر میزان که تمرین کنید، می‌توانید آرام آرام رتبه کسب کنید، مجتهد شوید، تا به مقام ولایت برسید و این راه برای کسی بسته نیست.

اما در حرکت اجتماعی امت اسلامی، بالاتر از معصوم علیه السلام کسی نیست و ارتباط با معصوم از طریق روایات و اجتهاد است لذا اگر الان کسی نقل روایت از حضرت داشته باشد دوباره می‌شود یک روایت کنار بقیه روایات و دوباره باید اجتهاد شود، بین این بیان حضرت عجل الله تعالی فرجه با بیان دیگر حضرات عجل الله تعالی فرجه و صرف دیدن حضرت عجل الله تعالی فرجه حجت نمی‌شود که نیابت عامه و ولایت داشته باشد.

بنابراین برای فهم درست، نیاز به اجتهاد و تفسیر و تأویل داریم.

باید یک شاخص داشته باشیم و تا زمانی که جامعه شاخص را پذیرفته است و ظرفیت درک صحبت ما را ندارند، نباید آن بحث مطرح شود.

اگر عرفان را شاخص قرار دهیم، باید عرفان اجتماعی مدنظر باشد، نه صرفاً عرفان فردی.

عارف یعنی کسی که شناختش جامع باشد.

۱. شناخت وحدت کلمه ایمان در دنیا

۲. شناخت وحدت کفر

### ۳. شناخت نسبت و درگیری بین کفر و ایمان

باتوجه به تعریف فوق حضرت آقا بالاترین عارف هستند و بنده عرفان به معنای تقرب الی الله را اینطور می بینم.

اگر عرف طور دیگری می داند، باید شکسته شود.

اینکه بگوییم امسال سال ظهور حضرت عج است إن شاءالله، درست نیست.

این به معنای امید دادن نیست.

امید این است که اگر وعده دادیم، محقق شود، نه اینکه وقت آن برسد و بینیم نشد، دوباره بگوییم بعدا اتفاق می افتد.

در این صورت به نوع پیش بینی شما بی اعتماد میشوند.

لذا اگر بگوییم ظهور سالهای دور اتفاق می افتد و بعد بدهیم، ایرادی ندارد ولی به هر میزان که بتوانیم مراحل برای آن مشخص کنیم و مردم حرکت را به سمت ظهور ببینند، این راضی شان می کند و عین امید است.

چون وقتی بدانند مراحل چیست، اگر این مرحله را برویم، می دانند یک قدم رفتیم جلو و مرحله بعد، یک قدم جلوتر رفتیم که این باعث امیدواری مردم می شود.

مثلا نهادسازی مرحله اول و بعد شکستن فلان ساختار.

یا اول انقلاب سیاسی و بعد انقلاب فرهنگی و بعد انقلاب اقتصادی.

در انقلاب فرهنگی نیاز است تغییر در علوم، تغییر در ساختارها و تغییر در محصولات اتفاق بیفتد.

اگر حوزه های علمیه اتهام بی دینی را از روی مردم بردارند آنها یک نفسی می کشند چون از یک طرف مردم را انگ بی دینی می زنند و فقط نقطه ضعفها را بیان می کنند و از طرف دیگر چون مردم مشکلات زیادی از جمله اقتصادی هم دارند، می گویند: نه دنیا داریم و نه آخرت و ناامید می شوند.

ولی اگر حوزه علمیه بگوید شما امت برتر هستید و جاهایی را که رشد داشتند را هم بگویند، مردم امیدوار می شوند. مثلا بگویند مردم مقابل تحریم ها، مقابل قدرت خرید ملی که روزه روز پایین می آید صبر و حلم دارند، نسبت بین فحشا و ربا را بسنجند و قبول کنند و...

طی راهکار کوتاه مدت و میان مدت که در کتاب گفتمان انقلاب اسلامی بیان شده است، مردم امیدوار می شوند.

البته اصل امید و ایجاد انگیزه عمومی از جانب رهبری است و موضوع کار ما عقلانیت است که جدای از کار رهبری نیست که یک جا این دو باید باهم ترکیب شود إن شاءالله.

لذا واقع بینی مهمترین نیاز الآن جامعه ماست، نه وعده موهوم و کلی.

سوالی درباره حجاب از استاد پرسیده می شود و ایشان در جواب می گویند:

همه باید مقید باشیم در جایی که حریم جدیدی شکسته میشود، مانند کشف حجاب؛ امر به معروف و نهی از منکر کنیم، حتی اگر نتیجه ای نداشته باشد، این حساسیت لازم است.

انقلاب از کشف حجاب ضربه می خورد ولی درصد ضربه آن به انقلاب به اندازه ضربه ربا نیست.

در روایتی که نسبت بین فحشا و ربا را بیان می کند، گناه ربا را انقدر بزرگتر از فحشا گفته اند که بفهمیم قابل قیاس نیست و سنجش نسبت بین آنها کار عقلی بسیار پیچیده ای است.

گناه "یک درهم ربا" از "هفتاد بار زنا با محارم در حضور افراد در مسجد الحرام" بیشتر است.

شرایط اجتماعی مان را هم باید لحاظ کنیم که اگر اعتراضی و ناراحتی ای هست، چگونه مردم به گوش حوزویان برسند، چگونه مردم بیان کنند که ما اسلام و انقلاب را می خواهیم ولی این گفتمان از اسلام را که شما می گوید، نمی خواهیم.

آن گفتمان از اسلام چیست!؟

اینکه وزن دادن به احکام و اهمیت دادن به آنها، کاملاً طبق اسلام باشد.

که الآن مردم می فهمند ربطی به اسلام ندارد این بالا و پایین کردن ها مثل: نسبت های نظام کفر در اقتصاد و سیاست و فرهنگ که این نسبت های نظام سرمایه داری را به روایات تطبیق دهند و فقه خرد را بر فقه حکومتی حاکم کنند!

یا مثلاً در سقیفه هم این اتفاق افتاد:

آنها آمدند با قرار دادن حکم "حفظ نظام در کنار ولایت و حفظ وحدت کلمه"، امیرالمومنین (ع) را ساکت کردند.

بین دو امر مهم و دو امر یکی را بالاتر و یکی را پایین تر کردند. ولی برعکس جا انداختند. این شد که ۱۴۰۰ سال است بدبخت هستیم و در همه موضوعات همینطور است.



خصوصی سازی که مقام معظم رهبری می فرمایند،  
به معنای مردم سازی است  
که به صورت کارگاههای کوچک به دست مردم باشد.